

نفوذ روسیه و چالش هژمونی غرب در حوزه دریای سیاه

روح اله منعم

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

ارسلان قربانی شیخ نشین^۱

عضو هیئت علمی و استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

رضا سیمبر

عضو هیئت علمی و دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

(تاریخ دریافت ۹۷/۱/۱۵ - تاریخ تصویب ۹۷/۶/۲۹)

چکیده

این مقاله به نفوذ روسیه در حوزه دریای سیاه و چالشی که در نتیجه آن برای گسترش نظم هژمونیک تحت رهبری ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد در این حوزه ایجاد شده است متمرکز است. پس از فروپاشی و تجزیه شوروی، پویای امنیتی جدیدی در منطقه دریای سیاه پدیدار شده است، این حوزه تا پیش از فروپاشی شوروی، شامل دولت‌های شوروی، بلغارستان، رومانی و ترکیه می‌شد، که در پی تجزیه شوروی، اوکراین و گرجستان نیز به دولت‌هایی مستقل در منطقه دریای سیاه تبدیل شده‌اند و فراتر از آن استقلال دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز به گسترش پویای امنیتی و روندهای اقتصادی را در حوزه دریای سیاه تقویت کرده است، بر این اساس روسیه کنترل عصر جنگ سرد بر معادلات امنیتی حوزه دریای سیاه را از دست داده است و به شیوه‌ای جدید در صدد بسط نفوذ خود در این حوزه در مقابله با گسترش نفوذ ایالات متحده برآمده است که در شکل نظم هژمونیک غربی تحت رهبری خود به‌ویژه ناتو و نهادهای اروپایی دنبال می‌شود.

واژه‌های کلیدی: روسیه، حوزه دریای سیاه، نفوذ، نظم هژمونیک غربی، ایالات متحده.

Email: arsalangh@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال یازدهم، شماره ۴۲، تابستان ۱۳۹۷، صص. ۱۵۷-۱۸۴.

مقدمه

در عصر مدرن قدرت‌های غربی همواره با مسأله چگونگی روابط با روسیه مواجه بوده‌اند، به ویژه مرزهای غربی روسیه و پیرامون امنیتی همجوار آن همواره عرصه‌ای برای رقابت و کشمکش روسیه و قدرت‌های ذی‌نفع اروپای غربی بوده است، گرچه از یک چشم‌انداز کلان‌تر روسیه نیز به عنوان کشوری غربی نگریده می‌شود، اما با توجه به چالش‌های امنیتی که مسکو پس از پایان جنگ جهانی دوم با قدرت‌های بزرگ اروپایی و ایالات متحده داشته است به نظر می‌رسد که منافع امنیتی روسیه در عرصه بین‌المللی متمایز از منافع دیگر قدرت‌های اروپایی است و بر این اساس روسیه خارج از حوزه هژمونی غرب قرار می‌گیرد، هژمونی که پس از جنگ جهانی دوم تحت رهبری ایالات متحده و با همکاری قدرت‌های توسعه یافته سرمایه‌داری در نیمه غربی جهان شکل گرفته و شرکای سیاسی، امنیتی و اقتصادی نیز در خارج از غرب در خاورمیانه، آفریقا و آسیای جنوبی و جنوب شرقی و پاسیفیک نیز دارد، اما با توجه به نقش تعیین‌کننده ایالات متحده به عنوان قدرتمندترین و ثروتمندترین دولت در سازمان‌دهی این نظم هژمونیک، از این نظم به عنوان نظم هژمونیک تحت رهبری ایالات متحده یاد می‌شود که ایالات متحده نقش کلیدی در حفاظت از آن و گسترش آن داشته است. موضع مسکو با توجه به نقش و قدرتش در دوره جنگ سرد و نیز پس از آن نسبت به این نظم هژمونیک و چگونگی تعامل با آن مسأله حائز اهمیت بوده است. پس از جنگ جهانی دوم، شوروی بر بخش وسیعی از پیرامون امنیتی خود شامل قفقاز، حوزه شمالی دریای سیاه و اروپای شرقی تسلط یافته و به مثابه یک قدرت بزرگ به چالشی برای هژمونی ایالات متحده در عرصه بین‌المللی تبدیل شده بود، پس از فروپاشی شوروی، و پایان عصر جنگ سرد، با حمایت ایالات متحده نفوذ غرب در پرتو اتحادیه اروپا و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در شرق اروپا گسترش یافته و به محیط پیرامونی روسیه در آسیای میانه، قفقاز و حوزه دریای سیاه رسیده است که بررسی هر یک از این محیط‌های امنیتی مستلزم کارهای متمایز پژوهشی است. در این مقاله بر مسأله چگونگی سیاست روسیه در حوزه دریای سیاه در مواجهه با گسترش نفوذ غرب تمرکز می‌شود، در این راستا سؤال اصلی این مقاله این است که سیاست

روسیه نسبت به گسترش هژمونی غرب در حوزه دریای سیاه چگونه بوده است؟ و در پاسخ این فرضیه مطرح می‌شود که سیاست روسیه نسبت به گسترش هژمونی غرب در حوزه دریای سیاه از همکاری با غرب در سال‌های اولیه دهه ۱۹۹۰، به سیاست‌های مقابله‌جویانه دگرگون شده است به گونه‌ای که روسیه به چالشی برای گسترش نفوذ غرب در حوزه دریای سیاه تبدیل شده‌است. در ادامه با طرح چشم‌انداز نظری مقاله به بررسی و تجزیه و تحلیل سیاست روسیه در خصوص کشورهای مختلف حوزه دریای سیاه در تعامل و مواجهه با گسترش هژمونی غرب می‌پردازیم.

۱. چهارچوب نظری؛ سازه‌نگاری

یکی از نظریه‌های مهم که به درک مسائل روابط بین‌الملل کمک کرده است نظریه سازه‌نگاری است. هستی‌شناسی سازه‌نگاری علاوه بر عوامل مادی به عوامل معنایی نیز توجه دارد. بنابراین از این منظر علاوه بر عوامل مادی، عوامل معنایی نیز می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در تکوین و شکل دادن به رفتار دولت‌ها در محیط بین‌المللی ایفا کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۵؛ ۳۲۸-۳۲۳). سازه‌نگاری باور دارد که ساختارهای اجتماعی نقش مهمی در شکل دادن به الگوهای رفتاری دولت‌ها دارند و ساختارهای هنجاری همانند مذهب، زبان، فرهنگ، گفتمان به اندازه ساختارهای مادی ارزشمند مهم هستند و نیز معتقد است «محیط جهانی تنها به عوامل مادی محدود نمی‌شود بلکه فاکتورهای فکری و هنجاری نیز از اهمیت برخوردار است. بین ساختارها و کارگزاران فضای اجتماعی بین‌الذهانی وجود دارد یعنی بازیگران بر اساس فهم و دریافت خود از دیگران فضای هنجاری را شکل می‌دهند. رفتار یک بازیگر در یک ساختار مشخص برای بعضی‌ها هنجار و برای عده‌ای دیگر ناهنجار شناخته می‌شود اما منابع مادی قدرت در تعامل با هنجارها قرار گرفته و در طول زمان هنجارهای نامشروع فرسایش یافته و هنجارهای مشروع با توجه به منافع بازیگران رواج می‌یابند (Burchill, 2007: 58).

یک باور مشترک دیگر سازه‌انگاران این است که هویت‌ها را تأسیسی و قابل تحول تلقی می‌کنند. اما سازه‌انگاران در حوزه روابط بین‌الملل با توجه به روش‌شناسی و سطح تحلیل متمایز هستند، و نت از سطح کلان به تحلیل می‌پردازد و از نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل او برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی نیز استفاده می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۴۶-۵۲). بر این اساس سازه‌انگاری علاوه بر لحاظ کردن عوامل معنایی و غیرمادی امکانات تحلیلی در زمینه سطوح تحلیل نیز برای بررسی مسائل بین‌المللی فراهم کرده است (ونت، ۱۳۸۴: ۶۶-۶۳). در این خصوص تد هوف به عنوان یک نظریه‌پرداز برجسته بر این باور است که سازه‌انگاری نه تنها به عنوان یک فرآیند نظریه مطرح است؛ همچنین این قابلیت نیز دارد که برای درک و فهم سیاست خارجی دولت‌ها کاربست شود، در ادامه از این منظر به بررسی گسترش هژمونی غرب و چالش نفوذ روسیه در حوزه دریای سیاه در دوره پس از جنگ سرد می‌پردازیم.

۲. گسترش هژمونی غرب در حوزه دریای سیاه

در واقع در عصر جدید، چرخه هژمونی دولت‌ها جایگزین چرخه امپراتوری‌هایی شده است که بر محیط بین‌المللی مسلط می‌شدند، در عصر مدرن در پی تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی، دولت‌های اروپای غربی و سپس ایالات متحده به برجسته‌ترین بازیگران در محیط بین‌المللی تبدیل شده‌اند، در قرن نوزدهم بریتانیای کبیر به عنوان قدرتمندترین دولت مدرن به قدرتی هژمونیک تبدیل شده بود و نفوذی گسترده در حوزه‌های مختلف ژئوپولیتیکی کسب کرده بود، پس از زوال بریتانیا از پایان قرن نوزدهم رفته رفته ایالات متحده تا نیمه دوم قرن بیستم به قدرتمندترین دولت در عرصه بین‌المللی تبدیل شده و برپایه منابع مادی و عوامل هنجاری و ارزش‌های لیبرال به سازمان‌دهی نظامی بین‌المللی متشکل از نهادهای بین‌المللی، اتحادها و ائتلاف‌ها با مشارکت دمکراسی‌های توسعه یافته صنعتی ایجاد کرد (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۴۶-۳۷).

این نظم هژمونیک که گستره وسیعی از محیط بین‌المللی را پوشش می‌داد در عصر جنگ سرد با چالش شوروی مواجه شد، پس از فروپاشی شوروی ایالات متحده و متحدین اروپایی اش

نقش مهمی در گسترش هژمونی غرب به حوزه‌هایی داشته‌اند که تا پیش از آن تحت نفوذ و تسلط شوروی بوده است (پریماکف، ۱۳۹۱: ۸۹). گسترش هژمونی غرب در حوزه دریای سیاه به مثابه پیرامون امنیتی روسیه با واکنش مسکو مواجه شده است این واکنش در آغاز دهه ۱۹۹۰ بر همکاری روسیه با غرب مبتنی بوده است که به گسترش هژمونی غرب در این حوزه کمک کرده است، اما روسیه به تدریج از همکاری با غرب در حوزه دریای سیاه به چالشی برای گسترش هژمونی غرب در این حوزه تبدیل شده است (نوری، ۱۳۸۹؛ ۱۵۶). که در ادامه به صورت موردی به بررسی تحول رفتار روسیه در خصوص کشورهای حوزه دریای سیاه در تعامل با گسترش نفوذ و هژمونی غرب با توجه به نقش تعیین‌کننده ایالات متحده و اتحادیه اروپا می‌پردازیم.

۳. کشمکش روسیه با گسترش نفوذ غرب در حوزه دریای سیاه

۱.۳. رومانی و بلغارستان

رومانی و بلغارستان در عصر جنگ سرد، از اعضای بلوک شرق و پیمان ورشو محسوب می‌شدند. نفوذ غالب شوروی بر سیاست داخلی و خارجی رومانی و بلغارستان با پیمان مودت و همکاری متقابل آغاز شد که در سال ۱۹۴۹، به صورت دوجانبه با هر دو دولت منعقد کرد، در واقع احزاب کمونیست در هر دو کشور با پشتیبانی شوروی بر قدرت مسلط شده و به بازتعریف ساختارهای اقتصادی و سیاسی اجتماعی ملی پرداختند، سیاست خارجی این دو دولت نیز قویاً تحت نفوذ شوروی قرار گرفته بود. پس از فروپاشی شوروی، هر دو دولت شاهد گذار از نظام‌هایی کمونیستی به اقتصاد بازار و دموکراسی بوده‌اند، در حوزه سیاست خارجی نیز هر دو دولت از اوایل دهه ۱۹۹۰، همکاری‌ها و مذاکراتشان را با اتحادیه اروپا و ناتو آغاز کرده و در نهایت در مارس ۲۰۰۴، هر دو کشور به عضویت رسمی ناتو درآمدند و در ژانویه ۲۰۰۷ نیز به عضویت اتحادیه اروپا پذیرفته شدند، بدین ترتیب نفوذ ناتو اتحادیه اروپا در حوزه دریای سیاه گسترش یافت (Sussman and Sascha, 2008: 48-54).

پس از بحران ۲۰۱۴ اکراین، ایالات متحده و ناتو حضور نظامی و امنیتی خود را در این حوزه تقویت کرده‌اند و در این راستا رومانی روند همکاری‌های گسترده نظامی با آمریکا را تسریع کرده است. از جمله همکاری نظامی، احداث و عملیاتی شدن سامانه ضد موشکی آمریکا و ناتو در پایگاه هوایی دوسلو رومانی در می ۲۰۱۶ است (Security Council – (Veto List, 2016: 1-4. در واقع رومانی نقش فعالی در زمینه ایجاد زمینه‌های لازم برای حضور هر چه بیشتر ناتو در شرق اروپا و دریای سیاه فراهم کرده است. این رویکرد مقامات بخارست، موجب حساسیت بیشتر روسیه شده است. علاوه بر آن رومانی در چهارچوب تقویت استقرار نظامی در شرق اروپا اقدامات جدی برای تقویت حضور دریایی ناتو در دریای سیاه انجام داده است. بدین ترتیب نفوذ نظامی ایالات متحده و ناتو که رقبای شوروی و پیمان ورشو در عصر جنگ سرد محسوب می‌شدند در پرتو گسترش اتحادیه اروپا و ناتو به شرق، به حضوری مستقیم در سواحل بلغارستان و رومانی در دریای سیاه ترجمه شده است. روسیه نیز این اقدامات را به منزله تضعیف امنیت ملی خود و به مخاطره افکندن منافع امنیتی خود در حوزه دریای سیاه تلقی می‌کند، چنین تلقی با به حاشیه رانده شدن لیبرال‌ها در درون روسیه و رشد گفتمان هویتی که روسیه را به اجتناب از حاشیه‌ای شدن در نظم هژمونیک تحت سلطه ایالات متحده سوق می‌دهد در کرم‌لین تقویت شده است. بر این اساس عضویت بلغارستان و رومانی در سواحل بلافاصل دریای سیاه که از طریق تنگه‌های بسفر و داردانل رگ حیاتی دسترسی روسیه به آب‌های آزاد بین‌المللی است را نهادینه شدن نفوذ غرب تلقی می‌کند. با این وجود واکنش روسیه در طول دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه اول قرن جدید به گسترش همکاری‌های رومانی و بلغارستان بر مواضع منعطف‌تری مبتنی بود، اما در طول دهه گذشته به‌ویژه با مطرح شدن استقرار سامانه‌های دفاع موشکی ایالات متحده و سیستم‌های ناتو، در اروپای شرقی روسیه نسبت به گسترش همکاری‌های بلغارستان و رومانی با قدرت‌های اروپای غربی و ایالات متحده سرسختانه‌تر ظاهر شده است (Ambrosio, 2007: 327)، به‌ویژه پس از بحران ۲۰۱۴ اکراین، بلغارستان و رومانی به‌عنوان اعضای اتحادیه اروپا و ناتو به اعمال تحریم‌های اتحادیه اروپا علیه روسیه مبادرت نموده و در زمینه‌های نظامی همکاری‌هایشان را با ناتو هم‌چنین

ناوگان دریایی ایالات متحده در دریای سیاه افزایش داده‌اند که سبب واکنش روسیه شده است. از جمله اعمال ممنوعیت پرواز بلغارستان نسبت به هواپیماهای نظامی روسیه در این راستا سبب افزایش تنش در مناسبات روسیه و رومانی و بلغارستان شده است به گونه‌ای که این تنش‌ها بر همکاری‌های روسیه با رومانی و بلغارستان در زمینه‌های اقتصادی از جمله انرژی نیز تأثیر مخرب گذاشته است.

به‌طور کلی باید توجه نمود که جهت‌گیری جدید ژئوپلیتیکی کشورهای کمونیستی سابق مانند رومانی همچون کشورهای حوزه بالتیک، حالتی دوگانه در قالب اتحاد با اروپا در زمینه سیاسی و اقتصادی و موضع استراتژیک مطابق با سیاست‌های آمریکا و ناتو دارد. از آنجا که مهم‌ترین دغدغه امنیتی اروپا فرار از هژمونی روسیه است، قدرت‌هایی مانند بریتانیا یا آمریکا را به سایر قدرت‌های اروپایی ترجیح می‌دهد (تیزک، ۱۳۸۸: ۴). به‌علاوه از لحاظ سیاسی نیز در دهه‌های گذشته آمریکا نشان داده است که از توانایی بالاتری نسبت به فرانسه و آلمان برخوردار است. از آنجا که منطقه دریای سیاه در سیاست خارجی آمریکا از لحاظ محوریت انرژی و ارتباط بالکان با آسیای مرکزی اهمیت دارد، بنابراین آمریکا همواره خواستار ارتقاء نقش رومانی، گرجستان، اکراین و بلغارستان در این منطقه بوده و حامی اصلی الحاق آن‌ها به ناتو بود، روسیه به‌ویژه منافع امنیتی خود را در تقابل با گسترش نفوذ ایالات متحده در پوشش ناتو در معرض خطر یافت (شاپوری، ۱۳۹۳: ۵۲-۵۸).

بلغارستان نیز به‌عنوان یکی از کشورهای دریای سیاه در طول جنگ سرد به رهبری «تئودور ژیوکف» از اقمار مسکو بود، اما بعد از فروپاشی شوروی به عضویت ناتو اتحادیه اروپا درآمد. بلغارستان در راهبرد آمریکا در ایجاد «پایگاه‌های انعطاف‌پذیر و کوچک» در اروپا که هدف آن کاهش حضور در آلمان و هدایت نیرو به شرق اروپا است نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. در سال ۲۰۰۶ یک توافقنامه همکاری دفاعی میان بلغارستان و آمریکا به امضاء رسید که اجازه استقرار ۲۵۰۰ سرباز آمریکایی در سه پایگاه «نوسلو»، «پایگاه هوایی بزم» و «پایگاه هوایی گرف ایگناتیو» داده شد. در همان سال وزارت خارجه آمریکا امضای یک توافق دیگر

در راستای حمایت مشترک از پروژه‌های اجرای قانون در بلغارستان را اعلام نمود. البته مقامات آمریکا به دنبال القای عدم حضور مستقیم در افکار عمومی برآمدند. سفیر وقت آمریکا توضیح داد که: «هیچ پایگاه آمریکایی در بلغارستان وجود نخواهد داشت. این پایگاه‌ها تحت پرچم و فرمان بلغارستان می‌باشند و آمریکا تنها در اهداف آموزشی آن‌ها مشارکت می‌کند». پارلمان بلغارستان هم اجازه استفاده و استقرار نیروهای نظامی آمریکا و ناتو در خاک خود را به تصویب رساند. این توافق با مخالفت‌های داخلی نیز مواجه شد و «میدرف رهبر حزب ملی گرای آتاکا» اعلام کرد که پایگاه‌های آمریکا، بلغارستان را به مکانی برای تروریست‌ها تبدیل خواهد کرد». باید عنایت نمود که دلیل واشنگتن جهت همکاری با صوفیه حجم بالای امور نظامی آن نیست، بلکه بلغارستان با فراهم‌سازی فرصت حضور گسترده‌تر ناتو آمریکا در دریای سیاه، امکان انجام طرح‌های ساخت خط لوله‌های نفت و گاز را در این منطقه میسر می‌کند. نزدیکی به یوگسلاوی سابق و امکان مدیریت تحولات آن، جلوگیری از ترانزیت مواد مخدر به اروپا از طریق کشورهای بالکان، نزدیکی و روابط نزدیک با کشورهای قفقاز مانند گرجستان، حفظ کنترل آمریکا بر گرجستان و منطقه خاورمیانه بزرگ در درجات بعدی برای آمریکا مهم است. آمریکا از طریق ناوگان پنجم در بحرین حضور خود را در جنوب حفظ کرده و از طریق پایگاه‌های بلغارستان در شمال نیز حضور نظامی خواهد داشت. نهایتاً حفظ بلغارستان از دایره نفوذ مسکو، علت دیگر حضور نظامی آمریکا در این کشور است. دوستی طرفین، بیشتر در راستای تأثیر آن بر توازن قوا و علائق دیگر کشورهای منطقه است و طرح آن در زمان کنونی در شرایطی شکل می‌گیرد که عواید عظیم ناشی از نفت و گاز در ترکیب با رهبری پوتین، روسیه به بازگشت به گذشته تاریخی سوق داده و پوتین در سیاست خارجی و نظامی، بر منافع فرامرزی و بازسازی حوزه نفوذ سنتی متمرکز است (مرادی، ۲۰۰۷).

۲.۳. گرجستان

پس از تجزیه شوروی و استقلال گرجستان، این دولت تحت ریاست جمهوری ادوارد شوارد نازده عضو سابق حزب کمونیست شوروی، روابط سیاسی قوی با روسیه برقرار کرده بوده و در

زمینه‌های مختلفی با روسیه همکاری می‌کرد و مسکو نفوذی چشمگیر بر سیاست خارجی گرجستان داشت، به‌گونه‌ای که در خصوص منازعه جدایی‌طلبی اوستیای جنوبی و آبخازیا به‌عنوان دو منطقه از گرجستان، در دوره شوارد نادزه، گرجستان منافع روسیه را در خصوص راه‌حل‌های این بحران مورد محاسبه قرار داده بود. در آبخازیا و اوستیای جنوبی نیروهای جدایی‌طلب در واقع پیش از فروپاشی شوروی تلاش‌هایشان را برای استقلال آغاز کرده بودند و پس از فروپاشی شوروی کشمکی مسلحانه مابین دولت مرکزی تفلیس و نیروهای جدایی‌طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا آغاز شد که به شکست تفلیس منجر شد. از ۱۹۹۲ بر پایه موافقت‌نامه آتش‌بس که طرف‌های درگیر در سوچی (بندر در دریای سیاه) امضاء کردند در منطقه حائل میان خاک اصلی گرجستان و قلمرو اوستیای جنوبی ۱۵۰۰ پاسدار صلح روسی گرجی مستقر شدند و پس از آن نیز با شکست گفتگوها و مذاکرات متناوب، این منازعه هم چنان لاینحل باقی ماند. این منازعه از آغاز زمینه‌ای برای گسترش نفوذ روسیه در گرجستان فراهم کرده بود، اما در دوره ریاست جمهوری شوارد نادزه که قویاً به روسیه گرایش داشت، مسکو از اتخاذ مواضع سرسختانه علیه تفلیس اجتناب می‌کرد، به علاوه سلطه غرب‌گرایان بر سیاست خارجی روسیه در دوره کوزیروف نقش مهمی در همکاری روسیه و گرجستان در خصوص بحران اوستیای جنوبی و آبخازیا داشت. پس از به حاشیه رانده شدن لیبرال‌ها و اوراسیا‌گرایان، و برآمدن گفتمان مرکزگرایی در مناظره‌های هویتی روسیه، و تحت تأثیر پیشروی غرب در حوزه خارجه نزدیک، مسکو اهم‌های سیاست خارجی‌اش را برای حفاظت از نفوذ در گرجستان به کار گرفت. در سال ۲۰۰۳، گرجستان دستخوش انقلاب نرم موسوم به گل رز شد، که متعاقب آن شوارد نادزه به روسیه پناه برد و ساکاشویلی به ریاست جمهوری گرجستان رسید، ساکاشویلی برخلاف شوارد نادزه سیاست خارجی روس‌گرایانه را ترک کرده و با جهت‌گیری آتلانتیک‌گرایانه به گسترش همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی با غرب روی آورد و با حمایت قوی واشنگتن، دولت ساکاشویلی بودجه داخلی را کاهش و هزینه‌های نظامی را به نحو فوق‌العاده‌ای افزایش داد و جورج بوش رئیس‌جمهوری آمریکا تلاش بلندپروازانه‌ای برای عضویت گرجستان در پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) آغاز

کرد (Wheatley, 2005: 47-51). گرجستان پس از انقلاب رز، دوره تازه‌ای از گفتگوها را با ناتو آغاز کرد. در ادامه آن در سپتامبر ۲۰۰۶ ناتو به گرجستان پیشنهاد کرد که گفتگوهای فشرده را برای عضویت گرجستان آغاز کنند. اگرچه این دعوت تضمینی برای الحاق به این پیمان نیست؛ اما بیانگر حمایت آن‌ها از تمایل به عضویت گرجستان است. گام‌های بعدی همکاری باید دعوت به برنامه عملیاتی عضویت MAP و یک دعوت نهایی برای الحاق به پیمان باشد که بر اساس روند اصلاحات در این کشور پیگیری خواهد شد. در ۱۱ می ۲۰۰۷، پارلمان گرجستان مصوبه‌ای را گذراند که بیانگر حمایت از تصمیم کشور برای عضویت در ناتو بود و سه هفته بعد در ۳۰ می نشست پارلمانی ناتو با توجه به پیشرفت گرجستان در اجرای اهداف تنظیم‌شده در IPAPS - امضاشده در اواخر سال ۲۰۰۴ - برای آغاز گفتگوها با گرجستان و مرحله جدیدی از همکاری‌ها اعلام آمادگی نمود. گرجستان همچنین در آوریل ۲۰۰۷ اعلام کرد که نیروهای خود را در عراق از ۸۵۰ به ۲۰۰۰ سرباز افزایش خواهد داد. مقامات این کشور عقیده دارند افزایش نیروها در افغانستان و عراق تأثیر مثبتی بر روی عضویت این کشور در ناتو خواهد داشت در ادامه این تحولات در ژانویه ۲۰۰۸، تفلیس مبادرت به برگزاری یک همه‌پرسی ملی در خصوص عضویت در ناتو کرد که بیش از ۷۲ درصد آرا از عضویت گرجستان در ناتو حمایت می‌کرد (Zvi and Olena, 2011: 73-79). از طرفی در سال ۲۰۰۸، دگرباره بحران جدایی‌طلبی اوستیای جنوبی و آبخازیا شدت گرفت و در پی پیشروی نظامی اوستیای جنوبی در حوزه بیشتری از قلمرو گرجستان، تفلیس در اوت ۲۰۰۸، مرکز اوستیای جنوبی را اشغال کرد، و سپس در هشتم اوت، روسیه قوای نظامی خود را به اوستیای جنوبی و آبخازیا گسیل داشت و با استقرار قوای نظامی روسیه در اوستیای جنوبی و آبخازیا، مسکو به بمباران فرودگاه‌ها و مواضعی از گرجستان مبادرت ورزید که پایگاه‌های نظامی تفلیس در بمباران و حمله به اوستیای جنوبی محسوب می‌شدند، همچنین در قلمرو دریایی، روسیه ناوگان نظامی خود را در دریای سیاه وارد آب‌های گرجستان کرد، بدین ترتیب جنگ با شکست گرجستان و اعلام استقلال جمهوری‌های خودمختار اوستیای جنوبی و آبخازیا با حمایت نظامی و سیاسی روسیه خاتمه یافت. در ادامه آن روسیه استقلال این مناطق را

شناسایی کرده و همکاری‌های سیاسی و نظامی را با اوستیای جنوبی گسترش داده است (Aslundand, 2009: 34-41) به طوری که بر اساس توافقی که در ۳۱ اوت ۲۰۱۷ مابین اوستیای جنوبی و روسیه امضا شده است، بخشی از یگان‌های نظامی این منطقه خودمختار به ارتش روسیه ملحق شده‌اند و روسیه از جنگ ۲۰۰۸ به بعد قویاً مانع از اعاده حاکمیت گرجستان بر این مناطق شده است.

چنین مداخله نظامی در خاک گرجستان، در ادامه تحول سیاست خارجی روسیه در طول دهه گذشته قابل درک است که در نتیجه تحولات مناظره‌های هویتی لیبرال‌ها و اوراسیاگرایان به حاشیه رانده شده و سیاست خارجی روسیه نمایانگر غلبه گفتمان جدید هویتی در درون روسیه است، که بر اساس این گفتمان هویتی مرکزگرایانه، برخلاف دهه ۱۹۹۰، دوره استالین در تاریخ شوروی نه تنها تقبیح نمی‌شود بلکه از استالین به مثابه مدیری توانا و شایسته و از فروپاشی شوروی به مثابه بزرگ‌ترین فاجعه ژئوپلیتیکی قرن یاد می‌شود. کوزیروف چهره شاخص نخبگان سیاسی لیبرال این گونه مداخله روسیه در گرجستان را به انتقاد گرفت که ما خواستار دفاع از روس تباران خارج مرزهای روسیه هستیم اما به شیوه‌ای که بر اساس مفاهیم عدالت بین‌المللی قابل پذیرش باشد و در این راستا روشن است که می‌توان در چهارچوب حقوق بشر از حقوق روس تبارهای خارج از کشور دفاع کرد، اما توسل به موازینی برای نقض مرزهای بین‌المللی یک دولت دارای حاکمیت مطلقاً قابل قبول نیست. لیبرال‌ها هم‌چنین در درون روسیه توسل به زور علیه گرجستان را نه تنها بازگشت به بلشویسم می‌خواندند بلکه فراتر از آن کوزیروف آن را با اقدامات آلمان نازی مقایسه کرد (Schmemann and Cory, 2012: 1-5).

در طول دهه ۱۹۹۰، تنها محافظه‌کاران بودند که از توسل به زور برای انضمام مناطق روس تبار مجاور روسیه در خاک جمهوری‌های تازه استقلال یافته حمایت می‌کردند، این مناطق شامل بخش‌هایی از خاک کشورهای حوزه بالتیک، اکراین، قزاقستان، ازبکستان، مولداوی و گرجستان می‌شد. این گونه مواضع سرسختانه در خصوص بحران اوستیای جنوبی و آبخازیا

قویاً تحت تأثیر تحول در رویه‌های سیاست خارجی روسیه در اثر مناظره‌های درونی و تعامل با غرب در دوره پس از جنگ سرد قرار دارد. پیش روی ناتو اتحادیه اروپا به شرق و ساقط نمودن رژیم روسیه‌گرای گرجستان و جایگزین کردن آن با رژیم آتلانتیک‌گرای تحت ریاست جمهوری ساکاشویلی، نقش تعیین‌کننده در بازبینی رویه‌های سیاست خارجی روسیه در این خصوص داشته است. در نتیجه چنین بازبینی در رویه‌های سیاست خارجی روسیه در اثر تعامل با گسترش نفوذ غرب در طول بحران ۲۰۱۴ اکرین به گونه واضح‌تری نمایان شد.

بر اساس آمارها پس از فروپاشی شوروی در حدود ۱۶۰۰ پایگاه و تجهیزات نظامی روسیه در گرجستان مستقر بود که به دنبال یک موافقت‌نامه، بخش‌هایی از آنها به تدریج از گرجستان خارج شدند. در مقطعی شواردناوزه برای محدودسازی این پایگاه‌ها پیشنهاد تبدیل آنها به مراکز ضد تروریستی را داد، اما دولت جدید به دلیل نگرانی از امکان تبدیل این مراکز مشترک به بهانه‌ای برای حفظ پایگاه‌های نظامی روسیه در گرجستان، این موضوع را از دستور کار خارج کرد. بعد از بحران‌های اوستیا و آبخازیا که تنش در روابط طرفین را افزایش داد و با فشارهای کشورهای غربی دو کشور در مارس ۲۰۰۵ توافقنامه‌ای امضاء کردند که بر اساس آن خروج پایگاه‌های نظامی روسیه از گرجستان در سال ۲۰۰۵ آغاز و تا سال ۲۰۰۸ پایان می‌یافت. به اعتقاد برخی تحلیل‌گران روس این پایگاه‌ها و تجهیزات که سال‌ها موضوع اختلاف روسیه و گرجستان بودند، به لحاظ نظامی دارای ارزش بالا نبوده و از لحاظ هزینه-فایده نیز انهدام آنها سودمندتر از حفظشان بود. به علاوه تقاضای دیگر روسیه برای خروج از گرجستان این بود که بعد از خروج روسیه، گرجستان به هیچ کشور دیگری اجازه تأسیس پایگاه نظامی ندهد، متعاقباً ساکاشویلی در آوریل ۲۰۰۵ اعلام کرد که پس از خروج نیروهای روسیه، پایگاه نظامی خارجی دیگری در گرجستان تأسیس نخواهد شد (واعظی، ۱۳۸۴: ۱۱۰-۱۰۹).

۳.۳. اکرین

اکراین تا پیش از فروپاشی شوروی تحت سلطه مسکو از جمهوری‌های داخلی شوروی محسوب می‌شد، پس از استقلال در انتخاباتی که در سال ۱۹۹۴، انجام شد، لئونید کوچما با

حمایت قوی روس تباران اکراین به ریاست جمهوری کشور انتخاب شد، بهبود نسبی شرایط اقتصادی در دوره اول ریاست جمهوری کوچما سبب شد که برای بار دوم و این بار با حمایت روس تباران و نیز نیمه غربی کشور به ریاست جمهوری انتخاب شود. در طول دهه‌ای که کوچما ریاست جمهوری اکراین را بر عهده داشت، این کشور مشغول بازسازی اقتصاد آشفته و نیز بازسازی روابط سیاسی و اقتصادی خود با روسیه و نیز کشورهای غربی بود؛ بنابراین ضرورت بازسازی اقتصادی کشور اکراین را به گسترش همکاری با روسیه و نیز کشورهای توسعه‌یافته اروپایی سوق می‌داد. در همین راستا کوچما در دومین دوره ریاست جمهوری خود به‌طور رسمی درخواست عضویت اکراین در اتحادیه اروپا را مطرح کرد، و اعلان داشت که تا سال ۲۰۰۷، اکراین اصلاحات و استانداردهای اقتصادی و سیاسی اجتماعی موردنظر اتحادیه اروپا را محقق خواهد نمود. بنابراین در دوره ریاست جمهوری کوچما به‌طور کلی اکراین همکاری با روسیه و اروپا را در دستور کار داشت، پس از پایان دوره ریاست جمهوری او، در سال ۲۰۰۴، در پی انتخابات ملی، ویکتوریو یانوکویچ در ابتدا به‌عنوان برنده انتخابات ریاست جمهوری اعلام شد، یانوکویچ به گسترش همکاری‌های بیشتر اکراین با روسیه گرایش داشت، اما مخالفان به رهبری ویکتوریو یوشچنکو که از حمایت غرب و ایالات متحده برخوردار بودند نتیجه انتخابات را نپذیرفته و با نمادهای نارنجی به خیابان‌ها ریختند، در نتیجه فشارهای معترضین و حمایت قدرت‌های غربی، یانوکویچ ناگزیر از ترک کاخ ریاست جمهوری و فرار به روسیه شد (Callahan, 2015: 1-5).

اما در انتخابات بعدی ریاست جمهوری، یانوکویچ این بار به ریاست جمهوری کشور رسید، و در سال‌های پایانی ریاست جمهوری، نیروهای مخالفان که طرفدار گسترش بیشتر همکاری‌های کشور با اتحادیه اروپا بودند با حمایت آشکار اروپا و ایالات متحده یانوکویچ را ناگزیر از ترک قدرت کردند، در واقع حفظ یانوکویچ در قدرت به‌منزله نفوذ کلیدی روسیه بر اکراین محسوب می‌شد. در نتیجه با برکناری او، مداخلات سیاسی، نظامی و فشارهای اقتصادی روسیه بر اکراین به گونه‌ای آشکار قوت گرفت. این فشارها پاسخی قوی به پیشروی نفوذ غرب در اکراین محسوب می‌شد که قدرت‌های اروپای غربی و به ویژه ایالات متحده سعی داشتند از

طریق گسترش همکاری‌های اکراین با اتحادیه اروپا و ناتو آن را محقق نمایند (Bacon, 2012: 772).

درواقع اکراین به سرعت بعد از بیانیه استقلال در ۱۹۹۱ همکاری با ناتو را آغاز کرده بود و شریکی فعال در شورای همکاری آتلانتیک شمالی (شورای مشارکت اورو آتلانتیک) محسوب می‌شد و در سال ۱۹۹۴ به‌عنوان اولین کشور CIS به طرح مشارکت برای صلح ناتو، PFP، ملحق شد. هدف این سازمان مبارزه با تهدیدهای امنیتی و حفظ صلح در کشورهای عضو ناتو است. در همین حال اکراین با امضای منشوری برای مشارکتی ویژه در ۱۹۹۷ همکاری خود را با ناتو گسترش داد. نیروهای پاسدار صلح اکراین در عملیاتی مشترک با نیروهای ناتو در بوسنی و هرزگوین، افغانستان و عراق شرکت کردند. همچنین حمایت اکراین از مبارزه علیه تروریسم باعث درگیری گسترده حمل و نقل هوایی نظامی اکراین برای پراکندن سربازان متحدین در افغانستان می‌شود. اکراین همچنین تحت نظر ناتو در حال بازبینی گسترده برای کاهش افراد نیروی نظامی خود، افزایش تحرک، افزایش کنترل جامعه مدنی بر ساختارهای دفاعی و امنیتی و پاک‌سازی تسلیحات و مین‌های باقی مانده است. گسترش همکاری ناتو اکراین موجب ایجاد یک مرکز اسناد و اطلاعات ناتو در کیف برای تبیین نقش ناتو بعد از جنگ سرد برای مردم اکراین شده است. به‌علاوه در سال ۱۹۹۹ ناتو یک دفتر ارتباطات در کیف برای تسهیل مشارکت اکراین در PFP و نیز حمایت از اکراین برای اصلاحات نظامی گشود (Snetkov, 2012: 542).

در اواسط ژانویه، رئیس‌جمهور یوشچنکو، نخست‌وزیر تیموشنکو نیز سخنگوی مجلس ملی یاتسنیک، درخواست پیوستن به ناتو را به هوپ شفر دبیر کل ناتو، تسلیم کردند. در این درخواست آنان تقاضای ورود اکراین را به «برنامه عملیاتی عضویت ناتو» (MAP) مطرح کرده بودند که به هم‌سطح کردن ساختارهای اقتصادی، اداری، قانون‌گذاری، دفاعی و امنیتی با الزامات ناتو کمک می‌کرد. هرچند عضویت در MAP تضمین‌کننده عضویت در پیمان نیست، اما سابقه این چنین رویدادی که در مورد کشورهای اروپای شرقی رخ داده است،

تشویق کننده اکراین است. زیرا اعضای سابق MAP یعنی بلغارستان، لتونی، لیتوانی، رومانی، اسلواکی و اسلوونی در سال ۲۰۰۴ همگی به عضویت کامل ناتو درآمدند. زمان بررسی درخواست اکراین در نشست سران ناتو در بخارست رومانی در اوایل آوریل ۲۰۰۸ خواهد بود. اکراین امیدوار بود که تصمیم نهایی برای عضویت اکراین در ناتو تا سال ۲۰۰۸ اخذ شود و عضویت کامل نیز تا سال ۲۰۱۰ عملی شود. اما با به قدرت رسیدن یانوکویچ و مخالفت‌های روسیه و مخالفت‌های درونی چنین دستور کاری عملی نشد. در داخل کشور در مجلس ملی اکراین، حزب مناطق و حزب کمونیست به شدت به یوشچنکو، تیموشنکو یا تسنیک به خاطر مذاکره با ناتو بدون مشورت با پارلمان اعتراض کردند. آنان پیشنهاد برپایی یک همه‌پرسی برای سنجش آرای مردم درباره عضویت در ناتو را دادند. نظرسنجی‌های قبلی حاکی از عدم تمایل مردم اکراین به عضویت در ناتو بود. در واقع ورکونا رادا^۱، تحت‌الشعاع این دو حزب که از گسترش روابط با روسیه حمایت می‌کنند، قرار داشت و بر این اساس با عضویت اکراین در ناتو مخالفت می‌کرد. بر این اساس مداخله غرب در طول بحران ۲۰۱۴ اکراین در جهت حمایت از غرب‌گرایان علیه یانوکویچ رئیس‌جمهور متمایل به روسیه صورت گرفت که در نهایت یانوکویچ ناگزیر از ترک کاخ ریاست جمهوری شده و به روسیه گریخت (Biersack and Shannon, 2014: 248). در نتیجه نیروهای اجتماعی طرفدار یانوکویچ که به‌طور غالب روس‌تباران نیمه شرقی اکراین و شبه‌جزیره کریمه را شامل می‌شوند، با حمایت قوی روسیه به مخالفت با غرب‌گرایانی پرداختند که در پی متواری شدن یانوکویچ به روسیه با حمایت غرب بر کیف مسلط شده بودند.

نخبگان قدرت در مسکو، گرچه به همکاری و تعامل با غرب و به‌ویژه با آمریکا علاقه‌مند هستند، ولی برای روسیه به‌عنوان پهناورترین و بزرگ‌ترین کشور هسته‌ای با منابع طبیعی و صنعت تسلیحاتی قابل توجه، حریمی امنیتی به‌ویژه در مرزهای اروپایی روسیه، قائل‌اند. سیاستی که مسکو از زمان جنگ سرد تاکنون به آن علاقه‌مند بوده و انتظار داشته است که

^۱ مجلس ملی اکراین

همسایگان کوچک اروپایی، آن را رعایت کنند، سیاست فنلاندیزه شدن است؛ بر اساس این سیاست، کشورهای مجاور روسیه در حوزه امنیتی و سیاسی به غرب، اتحادیه اروپا و آمریکا وابسته نمی‌شود، ولی مراودات عادی اقتصادی خود را حفظ می‌کند. غرب و به ویژه آمریکا، این سیاست را نمی‌پذیرند و تا آنجا که بتوانند در پی تنظیم معاهدات سیاسی، اقتصادی و امنیتی بوده و حتی به دنبال تشویق و فراهم کردن شرایط کشورهای شرق اروپا برای عضویت در اتحادیه اروپا بوده‌اند (سریع القلم، ۱۳۹۶). این رهیافت، بیانگر این واقعیت است که روس‌ها ضمن همکاری‌های گسترده با اروپا و آمریکا، در پی وحدت سیاسی نیستند و می‌خواهند انتخاب‌های سیاسی و امنیتی خود را حفظ کنند. مشکل روسیه با اکراین این بود که این کشور با همکاری‌های گسترده با اروپای غربی، به سمت ضدروسی شدن و دموکراتیک شدن برای حذف نیروهای طرفدار روسیه سوق پیدا کرده بود و بر اساس توافق استقلال اکراین با روسیه پس از فروپاشی شوروی، این تحولات، به معنای نقض آن توافق بود. برای اطمینان از اینکه اکراین در مدار غربی قرار نمی‌گیرد و امنیت ملی روسیه خدشه‌دار نمی‌شود، مسکو، کریمه را به خاک روسیه الحاق کرد و از این طریق، مانع پیشروی امنیتی، اقتصادی و سیاسی آمریکا و اتحادیه اروپا به حریم امنیت ملی روسیه شد (Blank, 2012: 13).

«دهه ازدست‌رفته»، به نیکی برازنده دوران اقتدار بوریس یلستین و اشتباه تاریخی غرب است. این فرصت، با توجه به حاکمیت نخبگان غرب‌گرا در مسکو، وجود داشت که این کشور به‌طور کامل و برای همیشه در جامعه بزرگ اروپایی جذب گردد. اما این لحظه تاریخی که بعد از قرن‌ها تعارض درون‌قاره‌ای، امکان تجلی یافت، به‌راحتی نادیده انگاشته شد. در مقطعی که نخبگان مستقر در مسکو در تلاش متقاعد کردن توده‌ها برای پذیرش ارزش‌ها و الگوهای بخش غربی اروپا بودند، غرب به رهبری آمریکا در مسیری گام برداشت که در تعارض کامل با این گرایش بود. بیل کلینتون محوریت سیاست خارجی آمریکا را بر پایه خط‌مشی گسترش به شرق پیمان آتلانتیک شمالی قرار داد. اتحادیه اروپا برای تسریع ورود کشورهای شرق و مرکز اروپا به بدنه اتحادیه با تسامح فراوان به فرایند یکپارچگی اقتصادی این منطقه نظر دوخت (دهشیار، ۱۳۹۳؛ ۱۶۷).

*غرب قبل از اینکه یکپارچگی اقتصادی و نظامی روسیه را در اروپا اولویت ببخشد به تشدید حس ناامنی تاریخی روس‌ها از طریق الحاق اقتصادی و نظامی جغرافیایی پرداخت که روس‌ها در طول تاریخ، آن را بخشی از امپراطوری خود منظور کرده‌اند. این احساس ناامنی تاریخی که به دنبال سقوط شوروی می‌بایستی در اولویت اضمحلال به وسیله غرب قرار گیرد به جهت ارزیابی‌های غلط رهبران غربی در کمتر از یک دهه بنیان محوری و حیات‌بخش سیاست خارجی «قوم محور» روسیه گشت. رهبران غرب این فرصت را برای مردم روسیه پرخطر ساختند که نگاه ژئوپلیتیک به سیاست خارجی را به مانند دیگر شهروندان قاره بی‌معنی ببینند (Baev, 2009: 58-63). مسکو در پی این است که اگر این در هیچ اتحاد نظامی‌ای قرار نگیرد، ناتو در شرق اروپا گسترش پیدا نکند و آمریکا خواسته‌های مشروع امنیت ملی روسیه را به رسمیت بشناسد.

۴.۳. ترکیه

ترکیه و روسیه در طول تاریخ، روابط پرفرازونشیبی داشته‌اند، در عصر امپراتوری عثمانی، در روابط دو طرف دوره‌هایی از جنگ‌های متناوب را از میانه قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم رخ داده است. پس از تأسیس ترکیه جدید، اولین توافق دوجانبه بین ترکیه و روسیه در سال ۱۹۲۵ محقق شد که بر بی‌طرفی، عدم تعرض و همکاری متقابل تأکید داشت. روسیه تزاری و پس از آن شوروی با حساسیتی ویژه به کنترل تنگه‌های بسفر و داردانل می‌نگریستند، در واقع این آبراهه در محاسبات روسیه تزاری و شوروی برای دسترسی به جهان بیرونی و ایفای نقش یک قدرت بزرگ و یک ابرقدرت جهانی اهمیتی حیاتی داشت. بر این اساس از پایان جنگ جهانی دوم شوروی درصدد نفوذ در ترکیه برآمد که با واکنش قوی ایالات متحده در چهارچوب دکترین ترومن و عضویت ترکیه در پیمان ناتو در ۱۹۵۲ مواجه شد که این کشور را در رویارویی با شوروی در ذیل حمایت‌های قوی امنیتی غرب قرار می‌داد (Van Evera, 1999: 262-263).

در دوره جنگ سرد حوزه وسیع دریای سیاه تحت کنترل شوروی قرار داشت و ترکیه قادر به ایفای نقشی معنادار در این حوزه نبود. پس از فروپاشی شوروی، محیط ژئوپلیتیکی حوزه

دریای سیاه دگرگون شد و ترکیه در تکاپوی ایفای نقشی منطقه‌ای در جهت تأمین منافع ملی خود در این حوزه برآمد. در طول دهه ۱۹۹۰، ترکیه از پیوندهای اتنیکی برای گسترش نفوذ در جمهوری‌های قومی و مذهبی در آسیای مرکزی و قفقاز استفاده می‌کرد. پیوندهای ترکیه با شورشیان چچن نیز بر این اساس پیگیری می‌شد که سبب تنش در روابط دو دولت می‌شد، روسیه نیز با اتخاذ سیاست‌های مقابله‌جویانه از حزب کارگران کردستان ترکیه حمایت می‌کرد، تا از این طریق ترکیه را وادار به قطع حمایت از شورشیان چچن نماید. دو دولت هم‌چنین در کشمکش آذربایجان و ارمنستان مواضع متفاوتی داشتند و روسیه در جهت اعمال فشار بر ترکیه علاوه بر مسأله کردها سعی می‌نمود که از مناقشه قبرس و نفوذ خود در سوریه و مسأله خاورمیانه بهره‌برداری کند (Tumanov, 2011: 123-124).

پس از دهه ۱۹۹۰، به‌ویژه در پی حادثه یازده سپتامبر و در ادامه آن افزایش عدم قطعیت در روابط ترکیه و ایالات متحده، به‌طور کلی روابط دو دولت رو به گسترش بوده است. دو دولت در طول دهه ۱۹۹۰، به یکدیگر به مثابه رقبای منطقه‌ای در حوزه وسیع دریای سیاه می‌نگریستند. اما در طول دهه اول قرن بیستم، دو دولت بر اهمیت همکاری‌های مشترک برای افزایش منافع ملی‌شان تأکید بیشتری کرده‌اند. به عبارتی ترکیه به این باور رسیده است که از طریق همکاری با روسیه قادر خواهد بود نقش یک بازیگر مؤثرتر منطقه‌ای را بازی کند (Talbot, 2003: 256).

در این راستا ترکیه روابط تجاری و اقتصادی را با روسیه گسترش داده است و در بخش‌های ساختمان و توریسم، انرژی و تسهیل رفت و آمد شهروندان دو دولت همکاری‌های چشمگیری را توسعه داده‌اند و به‌رغم همکاری‌های چشمگیری که ترکیه با اتحادیه اروپا دارد سعی نموده است که در تنش‌های بین طرفین مواضع و نقشی متوازن ایفا کند و از این طریق جایگاه منطقه‌ای خود را تقویت نماید. در این راستا، ترکیه در طول بحران گرجستان در سال ۲۰۰۸ که روسیه در حمایت از جدایی‌طلبان اوستیا و آبخازیا علیه گرجستان به زور متوسل شد، با مواضع سخت‌گیرانه‌تر غرب علیه روسیه همکاری نکرد و مواضع نرم‌تری نسبت روسیه

اتخاذ کرد (Sussman and Sascha, 2008: 90-92). در واقع پس از دهه ۱۹۹۰، شاید بتوان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که کشمکش آذربایجان و ارمنستان، تنها کشمکش منطقه‌ای بوده است که در حوزه وسیع دریای سیاه، ترکیه در آن قویاً از یک طرف جانبداری کرده است. آنکارا می‌داند که برای تبدیل‌شدن به کشوری مرکزی در منطقه به تعریف سازوکارهای همکاری با مسکو نیاز دارد؛ زیرا حزب حاکم عدالت و توسعه به این نتیجه رسیده است که بدون همکاری با کرملین هرگونه ناامنی و بی‌ثباتی در منطقه‌ای که امنیت نیز مانند قومیت در آن چندتکه است، باعث شکست در سرمایه‌گذاری‌ها، طرح‌های سیاسی و نظامی و هرگونه فعالیت خاص در حوزه انرژی خواهد شد؛ از این رو می‌کوشد تا به شیوه‌های گوناگون امنیت و صلح و ثبات را از طریق سازوکارهای مختلف دوجانبه یا چندجانبه در منطقه با همکاری روسیه برقرار سازد؛ از طرفی روسیه از پایان دهه ۱۹۹۰، سیاست خارجی خود را نسبت به غرب بازبینی کرده (بهرامی مقدم و ستوده، ۱۳۹۳: ۲۴-۲۵) و بر این اساس گسترش همکاری‌های سیاسی و اقتصادی با ترکیه در جهت سیاست خارجی جدید روسیه قرار گرفته است. این تحول در سیاست خارجی روسیه با افزایش تردیدهای ترکیه در خصوص پذیرش عضویت این دولت در اتحادیه اروپا و آینده پیوندهایش با ایالات متحده هم‌زمان شده است.

روسیه بر این باور است که به‌ویژه در طول دهه ۱۹۹۰، سیاست‌های همکاری جویانه‌ای را نسبت به غرب در پیش گرفته است اما پاسخ غرب به مواضع همکاری جویانه روسیه متناسب نبوده است و بر این اساس درصدد بازبینی روابطش با غرب برآمده است. لاوروف وزیر امور خارجه روسیه در این خصوص اعلان داشته است که طی ربع قرن گذشته با شرکا در اروپا-آتلانتیک در مورد راه‌اندازی روابط راهبردی صحبت کرده و ساختارهای مشترکی تأسیس کرده‌ایم و بیانیه‌های سیاسی برای ایجاد فضای واحد امنیت و ثبات امضا کردیم که باید به این امر کمک می‌کردند. "ولی شرکای غربی هم‌زمان دستور کار خود را پیش می‌بردند، در بسیاری موارد منافع روسیه را نادیده می‌گرفتند، مشغول گسترش ناتو بودند، در مجموع برای پیش‌راندن فضای ژئوپلیتیک تحت کنترل خود تا نزدیکی مرزهای روسیه تلاش کردند و آنچه در اوکراین رخ داد نقطه اوج خط‌مشی بازدارندگی غرب نسبت به روسیه طی سالیان

طولانی بود و صدها سال است غرب عادت کرده روسیه را خودی تلقی نکند، هرچند روسیه حداقل طی سیصد سال گذشته بخش لاینفک فرهنگ و سیاست اروپا بوده است. لاورف در ادامه اذعان داشته است که روسیه هرگز به الگوی روابط دهه ۱۹۹۰ با غرب باز نخواهد گشت که در پاسخ همکاری با غرب شاهد گسترش نفوذ غرب تا مجاورت مرزهای خود باشد (Campante, 2012: 167).

در واقع پس از بحران اکرین، روسیه در جستجوی بدیلی برای ترازیت صادرات گاز طبیعی به اروپا به همکاری با ترکیه روی آورد و از طرفی ترکیه نیز عمل‌گرایانه از ایده روسیه در این زمینه استقبال کرد. در طول دهه گذشته بحران مالی بین‌المللی ۲۰۰۸، بحران اکرین و روابط غرب و روسیه و بحران سوریه به صورت مقطعی بر روابط و مناسبات ترکیه و روسیه تأثیر گذاشته است، اما منافع دو دولت در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی بیش از آن است که در اثر چنین بحران‌هایی همکاری‌های دوجانبه دو دولت به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی خاتمه یابد. به‌طور کلی در طول دو دهه گذشته همکاری‌های اقتصادی دو دولت روندی رو به رشد داشته است و حجم تجارت دوجانبه‌شان از ۲۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ به ۳۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ افزایش پیدا کرده است (Cheterian, 2016: 160).

این مبادلات متأثر از تنش‌های سیاسی که پس از ساقط نمودن یک جنگنده روسیه توسط ترکیه در آسمان سوریه، در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۵، رو به کاهش گذاشت به‌طوری که حجم تجارت دوجانبه دو دولت در سال ۲۰۱۵ با ۲۴ میلیارد دلار کمتر از حجم تجارت دو دولت در سال ۲۰۱۳ بوده است (Ivan, 2016: 89). اما در پی عادی‌سازی مجدد روابط دو دولت در ژوئن ۲۰۱۶، دگرباره همکاری‌های اقتصادی روسیه و ترکیه رو به رشد گذاشته است به‌طوری که در طول چهارماهه اول سال ۲۰۱۷، صادرات ترکیه به روسیه ۳۰ درصد رشد داشته واردات ترکیه از روسیه نیز ۱۵ درصد افزایش یافته است. به‌طور کلی در سال ۲۰۱۵، ۴ درصد تجارت خارجی روسیه به ترکیه تخصیص یافته و ۷ درصد تجارت خارجی ترکیه نیز با روسیه انجام شده است. دو دولت برنامه بلندپروازنه‌ای برای ارتقا همکاری‌های اقتصادی و افزایش مبادلات تجاری تا ۱۰۰ میلیارد دلار را در طول چند سال آینده مطرح کرده و مورد

توافق قرار داده‌اند (World Report, 2015, 15-16). گسترش همکاری‌های روسیه با ترکیه در طول دهه گذشته متأثر از دگرگونی رویه‌های سیاست خارجی روسیه در نتیجه تعامل با غرب به ویژه در طول دهه ۱۹۹۰، است که پوتین از آن به مثابه دهه ازدست‌رفته یاد می‌کند.

یکی از محدودیت‌های اصلی گسترش روابط بین ترکیه و روسیه مسائل ژئوپلیتیکی است. این دو کشور حدود دو قرن در قفقاز مرز مشترک داشته‌اند و برای تسلط بر دریای سیاه مبارزه می‌کرده‌اند. در نوامبر سال ۲۰۰۵ رئیس‌جمهور روسیه در دیدار کاری به شهر تامسون جایی که افتتاح خط لوله انتقال گاز «ترانس دریای سیاه»، جریان آبی صورت گرفت، سفر نمود. در سال ۲۰۰۷ پوتین در اجلاس سر آن همکاری‌های اقتصادی دریای سیاه در استانبول شرکت کرد (کرمی، ۱۳۹۰: ۶۳-۶۲).

ترکیه در جنگ سرد متحد اجتناب‌ناپذیر غرب و آمریکا بود و سیاست خارجی آن به‌جای تحقق منافع خود، مستقیماً در راستای تحقق نیازهای غرب و ناتو تدوین می‌شد. در این دوره ترکیه محکوم به اجرای نقشه طراحی شده بلوک غرب بود و استقلال عمل چندانی در سیاست خارجی نداشت؛ اما در دوره پسا شوروی، ترکیه به جای اجرای تصمیمات دیگران به بازیگری تصمیم‌ساز تبدیل شد. به‌ویژه در بحران یوگسلاوی، ترکیه در اقدامات احتیاطی لازم و قراردادان موضوع در دستور کار برنامه سازمان ملل کاملاً تأثیرگذار بود. بنابراین اقداماتی از قبیل استقلال عمل سیاست خارجی ترکیه، ایفای نقش فعال در جهان مطابق با نیازها و منافع و ایفای نقش مؤثر در سازمان همکاری اقتصادی دریای سیاه موفقیت‌های بزرگ سیاست خارجی ترکیه در دوره پسا شوروی هستند. ترکیه به‌عنوان مؤسس سازمان همکاری اقتصادی دریای سیاه به بقیه جهان پیام فرستاد که از منافعش به‌عنوان دولتی میانجی در منطقه آگاهی یافته و تصمیم به آزادی عمل و تحقق خواسته‌های سیاست خارجی‌اش دارد (فرجی، ۱۳۹۴: ۱۴۹).

عدم حمایت ترکیه از پیوستن اکراین و گرجستان به ناتو نزدیکی سیاست ترکیه به خواسته‌های روسیه در این مورد مهم ارزیابی می‌شود. هرچند ترکیه عضو ناتو است؛ اما روابط

نظامی ترکیه و روسیه تا اواسط سال ۲۰۱۵ در حال گسترش بوده و همکاری صنایع دفاعی و تکنولوژیک نظامی دوجانبه وارد مرحله جدیدی شد؛ چنانکه آدمیرال ولادمیر ویوتسکی فرمانده ناوگان دریایی روسیه در سفر ۲۰۱۲ خود به ترکیه تأکید کرد که همکاری نظامی و تسلیحاتی دوجانبه گسترش خواهد یافت. مقامات نظامی ترکیه و روسیه درباره همکاری نیروی دریایی دو کشور و اجرای فعالیت و عملیات مشترک در دریای سیاه توافق حاصل کرده‌اند. در سال ۲۰۱۲ شرکت روسی آبارون اکسپورت روسیه، مناقصه تولید سیستم موشکی ضدتانک ترکیه را برنده شد و ساخت و فروش آن را بر عهده گرفت (شفیعی و روحی، ۱۳۹۴: ۳۵-۳۴). در عین حال روابط میان ترکیه و روسیه در سال‌های اخیر دارای نوساناتی نیز بوده است. از طرف دیگر سیاست خارجی ترکیه در ارتباط با آمریکا نیز در حوزه‌های تقابل با روسیه و حوزه‌های تحت نفوذ خود به‌ویژه در دریای سیاه دوگانه بوده است. ترکیه از طرفی در ادامه سیاست‌های آمریکا و ضد روسیه در قفقاز جنوبی، ارائه مسیرهای انتقال نفت از این منطقه را به صورت جدی پیگیری می‌کند، و از طرفی تقویت جنبش استقلال طلبی چین را علیه روسیه هدف قرار داده است. در مقابل در رویارویی با جنبش کردها در داخل، روسیه را به دخالت در امور داخلی خود و بهره‌گیری از شورش اکراد متهم کرده است. در عین حال ترکیه در مرزهای جنوبی روسیه می‌کوشد با تقویت نفوذ خود در آذربایجان، نفوذ روسیه را در این منطقه محدود سازد. به این ترتیب در امتداد افزایش اختلافات روسیه و آمریکا در مناطق پیرامونی روسیه، نقش ترکیه از اهمیت بالایی برخوردار است (کولایی و گودرزی، ۱۳۹۴: ۵۴-۵۳). در عین حال مقامات ترکیه در دیدار با مقامات روس تأکید دارند که باوجود گروه همکاری دریایی در دریای سیاه برای حفظ امنیت منطقه، حضور آمریکایی‌ها در دریای سیاه ضرورتی ندارد. ترکیه با وجود آنکه از اعضای ناتو است، میل دارد واشنگتن را از این منطقه دور نگه دارد و موقعیت خود را به‌عنوان قدرتی منطقه‌ای در مدیترانه و دریای سیاه حفظ کند. دوگانگی مواضع آنکارا از آنجا است که ترکیه از طرفی حوزه نفوذ سنتی خود را از سوی آمریکا در حال تهدید می‌بیند و از سوی دیگر هیچ نشانه‌ای از پیوستن به اتحادیه اروپا در آینده نزدیک نمی‌بیند (Vasiliev, 2010). به‌طور کلی، منطقه دریای سیاه، در حوزه امنیتی

از جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی روسیه برخوردار است، تا جایی که روسیه یکی از محورهای اصلی تقابل امنیتی خویش با غرب و ناتو را از منظر رقابت در حوزه دریای سیاه می‌بیند. در همین راستا، نزدیکی روسیه به کشورهای دریایی سیاه، از دیدگاه روسیه می‌تواند باعث کاهش نفوذ غرب در حوزه‌های امنیتی خویش باشد، و همچنین یک سد محکم در مقابل گسترش ناتو به حوزه شرق محسوب شود. در واقع، به نظر می‌رسد که روسیه منافع امنیتی خویش را به شکل اساسی به روندهای سیاسی در حوزه دریایی سیاه پیوند زده است و انقلاب‌های رنگی که از دهه اول قرن بیست و یکم باعث دور شدن کشورهای دوست از روسیه شد، این نقش و برداشت تهدیدآمیز از غرب را برجسته‌تر نموده است و روسیه از سیاست‌های همکاری‌جویانه در سال‌های اولیه دهه ۱۹۹۰، نسبت به گسترش هژمونی تحت رهبری ایالات متحده به سیاست‌های مقابله‌جویانه‌تری برای حفاظت از نفوذ خود در حوزه دریای سیاه به عنوان یک محیط پیرامونی امنیتی روی آورده است.

نتیجه‌گیری

شوروی که در عصر جنگ سرد به بزرگترین چالش ژئوپولیتیک برای هژمونی تحت رهبری ایالات متحده در جهان تبدیل شده بود در اواخر دهه ۱۹۸۰، تحت رهبری گورباچف ایده همکاری با غرب را مطرح کرد، پس از فروپاشی شوروی و استقلال دولت‌های آسیای میانه و قفقاز و رهایی دولت‌های اروپای شرقی از سلطه شوروی، نفوذ غرب با نقش تعیین کننده ایالات متحده در حوزه‌های پیشین تحت نفوذ شوروی رو به گسترش گذاشت، گسترش اتحادیه اروپا و ناتو به شرق تا اوایل قرن بیست و یکم به گسترش دامنه هژمونی غرب به پیرامون امنیتی روسیه در مجاورت مرزهای غربی و حوزه دریای سیاه انجامید، در آغاز دهه ۱۹۹۰، رهبری جدید روسیه، بوریس یلتسین در ادامه ایده گورباچف در خصوص خانه مشترک اروپایی به وضوح از تعهد روسیه به هژمونی غرب سخن گفت و نقش روسیه را به عنوان بخشی از نظام هژمونیک غربی تحت رهبری ایالات متحده تعریف کرد که در چنین نظام هژمونیک مسکو به عنوان یک قدرت بزرگ نقشی برجسته ایفا کند، اما پیش روی و

گسترش نفوذ غرب به حوزه دریای سیاه و دیگر حوزه‌های نفوذ و سلطه سابق شوروی تا اواخر نیمه اول دهه ۱۹۹۰، حساسیت‌های امنیتی روسیه را در محیط پیرامونی‌اش تشدید کرده و در نتیجه روسیه به بازتعریف سیاست خود در حوزه دریای سیاه در تعامل با غرب و در رأس آن نفوذ ایالات متحده پرداخت که به‌ویژه در شکل عضویت و گسترش همکاری‌های دولت‌های این منطقه با اتحادیه اروپا و ناتو تجلی می‌یافت، در نتیجه روسیه از میانه دهه ۱۹۹۰، همکاری با غرب را در این حوزه به کشمکشی بر سر نفوذ تغییر داد، کشمکشی که در طول یک دهه گذشته در خصوص نفوذ بر رفتار دولت‌های دریای سیاه به چالشی مقابله‌جویانه با نفوذ غرب تحت رهبری ایالات متحده تبدیل شده است. به گونه‌ای که روسیه نه تنها خود را از تعهد به همکاری با هژمونی تحت رهبری ایالات متحده در این منطقه رها کرده است بلکه فراتر از آن به صورت چالشی برای نفوذ غرب در این منطقه پدیدار شده است، چالشی که نمود آن را در مناقشه استقرار سیستم دفاع موشکی ناتو در اروپای شرقی و بحران‌های ۲۰۰۸ گرجستان و ۲۰۱۴ اوکراین و تحول مناسبات روسیه و ترکیه در طول سال‌های اخیر برجسته شده است.

منابع:

- برژینسکی، زبینگنیو. (۱۳۹۲). پس از سقوط: بازیگران قدرت و سیاست صحنه شطرنج جهان. ترجمه امیرحسین توکلی. تهران: نشر سبزان.
- ونت، الکساندر. (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- پریماکوف، یوگنی. (۱۳۹۱). دنیا بدون روسیه. [بی‌جا]: ایراس.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۵). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.
- تیزتک، علی. (۱۳۸۸). «راهبرد امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. دوره یازدهم، شماره ۶۶، صص. ۲۱۸-۱۹۱.
- دهشیار، حسین. (۱۳۹۳). «سیاست خارجی روسیه در قبال اکراین: گریزناپذیری بحران». فصلنامه روابط خارجی. دوره ششم، شماره اول، صص. ۱۲۱-۸۳.
- دهشیار، حسین. (۱۳۹۳). ریشه‌های رویارویی روسیه و آمریکا در بحران اوکراین. فصلنامه سیاست جهانی. دوره سوم، شماره سوم، صص. ۱۹۰-۱۶۱.
- زهرانی، مصطفی و تیمور فرجی لوحه‌سرا. (۱۳۹۳). «منابع بین‌المللی راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۰ فدراسیون روسیه». فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز. دوره بیستم، شماره ۸۵، صص. ۹۵-۶.
- شاپوری، مهدی. (۱۳۹۳). «بحران اکراین و کارکردهای آن برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران». پژوهشنامه دفاع مقدس. دوره سوم، شماره ۹.
- کولایی، الهه و مهناز گودرزی. (۱۳۹۴). «تأثیر تحولات روابط ارمنستان و ترکیه بر روابط ارمنستان و ایران». فصلنامه ژئوپلیتیک. دوره یازدهم، شماره ۱، صص. ۷۰-۳۸.
- کرمی، جهانگیر. (۱۳۹۰). «معامله بزرگ در روابط روسیه و آمریکا دوره مدودیف و اوباما». فصلنامه مطالعات جهان. دوره اول، شماره ۱، صص. ۱۰۰-۷۱.

- واعظی، محمود. (۱۳۸۴). «الگوی رفتاری آمریکا و روسیه در فرایند سیاسی اوراسیا». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. دوره سیزدهم، شماره ۴۹.
- نوری، علیرضا. (۱۳۸۹). «چیستی اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه». فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز. دوره شانزدهم، شماره ۷۱، صص. ۱۶۲-۱۳۳.
- سریع القلم، محمود. (۱۳۹۶). «نظام بین‌الملل و ژئوپولیتیک جدید خاورمیانه. قابل دسترس در سایت دیپلماسی ایرانی.
- مرادی، آیت‌اله (مترجم). (۱۳۸۶). «بلغارستان، پایگاه‌های آمریکا و ژئوپولیتیک دریای سیاه». قابل دسترس در سایت ایراس.

- Aslund, Anders and Andrew Kuchins. (2009). **The Russia Balance Sheet**. Washington, DC: Peterson Institute for International Economics.
- Burchill, Scott [et al]. (2005). **Theories of International Relations**, Palgrave, Macmillan.
- Talbott, Strobe. (2003).
- **The Russia Hand a Memoir of Presidential Diplomacy**. New York: Random House.
- Van Evera, Stephen. (1999). **Causes of war: Power and the roots of conflict**. [s.l.]. Cornell University Press.
- Wheatley, Jonathan. (2005). **Georgia from National Awakening to Rose Revolution: Delayed Transition in the Former Soviet Union**. [s.l.], Routledge.
- Ambrosio, Thomas. (2007). “Insulating Russia from a colour revolution: How the Kremlin resists regional democratic trends”. **Democratisation**. Vol.14 (2), Pp. 232-252.
- Bacon, Edwin. (2012). “Public political narratives: developing a neglected source through the exploratory case of Russia in the Putin-Medvedev era”. **Political Studies**, Vol. 60(4). Pp. 768-786.
- Biersack, John and Shannon O’Lear. (2014). “The Geopolitics of Russia’s Annexation of Crimea: Narratives, Identity, Silences, and Energy”. **Eurasian Geography and Economics**. Vol.55 (3), Pp. 247-69.
- Campante, Filipe R. and Davin Chor. (2012). “Why was the Arab world poised for revolution? Schooling, economic opportunities, and

- the Arab Spring”. **The Journal of Economic Perspectives**. Vol.26 (2). Pp. 167-187.
- Cheterian, Vicken. (2008). “The August 2008 War In Georgia: From Ethnic Conflict to Border Wars”. **Central Asian Survey**. Vol.28 (2), Pp. 155-170.
 - Hopf, Ted, (1998). “The Promise of constructivism in International Relations Theory”. **International Security**. Vol. 23(1).
 - Snetkov, Aglaya. (2012). “When the internal and external collide: a social constructivist reading of Russia's security policy”. **Europe-Asia Studies**. Vo. 64(3).
 - Sussman, Gerald, and Sascha Krader. (2008). “Template revolutions: Marketing US regime change in Eastern Europe”. **Westminster Papers in Communication and Culture**. Vol. 5(3).
 - Zvi, Magen and Olena, Bagno-Moldavsky. (2011). “New Directions in Russia’s Foreign Policy: Implications for the Middle East”. **Strategic Assessment**, Vol. 13(4), pp.73-84.
 - Callahan, Thomas. (2015). “Russia's Legislature, Prosecutors Tighten the Screws on Online Expression”. Available at: <https://rightswireblog.org/category/summer-fellows-program/>.
 - Schmemmann, Alexander and Cory Welt. (2012). “Dividing Lines in Russian Politics and Foreign Policy”. available at: www.ponarseurasia.org/.../dividing-lines-russian-politics-and-foreign-policy. (Accessed on: 02/11/2014).
 - Security Council - Veto List. (2016). Dag Hammarskjöld Library. available at: <http://research.un.org/en/docs/sc/quick>.
 - Vasiliev, Alexander. (2010). “the Black Sea Region in Turkish Foreign Policy Strategy: Russia & Turkey on the Black Sea”. available at: <https://carnegieendowment.org/2010/10/25/black-sea-region-in-turkish-foreign-policy-strategy-russia-and-turkey-on-black-sea-event-3160>
 - World Report 2015: Russia. Human Rights Watch. (2015). available at: www.hrw.org/world-report/2015/country-chapters/russia.